

بوجود آن تازه اند و گاهی بخدم آن بفرموده  
 و سرور هیچ ازین نیست و همه وقت خوش  
 و این صفت آزادگان است **قطعه**  
 بهر چه میگذرد دل من که در جله سی بس از  
 خلیفه بخوابد که دست در بغداد گرفت ز دست  
 بر این جو خنک باش کریم ورت ز دست  
 نیاید جو سر و باش آزاد **بند** دو کس مردند  
 و حسرت بردند یکی انگ داشت و بخورد  
 و دم انگ داشت و نگرد **قطعه** کس نبیند  
 بخیل فاضل را که نه در عیب گفتش گویند  
 و زگر می دو صد که بکند کرمش عیبها فرو  
 یوسند **خانه کتاب** نام شد کتاب کلسه  
 و اله السعان و بتوفیق باری عه اسم درین  
 کتاب چنانک رسم و عادت مؤلفان است  
 از شعر متقدمان بطریق استعارت تلفیحی  
 برفقت **بیت** کهن جامه خویش بر استن  
 به از جامه عاریت خواستن غالب گفتار

**قطعه** جو حق معاینه بینی که می بیاورد  
 بلطف به که چنگ آوری و دستکی حلاج اگر  
 نگذار کسی طیب نفس بقر از وستاند  
 غلام بهر سنگی **نکته** جو کس را وندان بترستی  
 کند شود مگر قاضی را که بشیری **بیت** قاضی  
 که بر شوت بخورد بیخ خیار ابر بهر توده  
 جو نزه زار خیمه بر از نابکاری حکند که توبه  
 نکند و سخنه معقول از مردم آزاری **بیت**  
 جوان کوشه تین شتر مر دراه خداست  
 که بر خود نتواند ز جای بر خاست **شعر**  
 جوانی چیست می باید که از شهوت بپرهیزد  
 که بر بست رعیت را خود آلت بر می خیزد  
 حکمی را رسیدند که چندین درخت نامور که  
 خدای تعالی آفریده است هیچ یک را  
 آزاد خوانده است مگر سرو را که نمه ندارد  
 کوی چه حکمتست گفت هر یکی را دخلی  
 معاین است بوقت معلوم که گاهی بوجو  
 ان